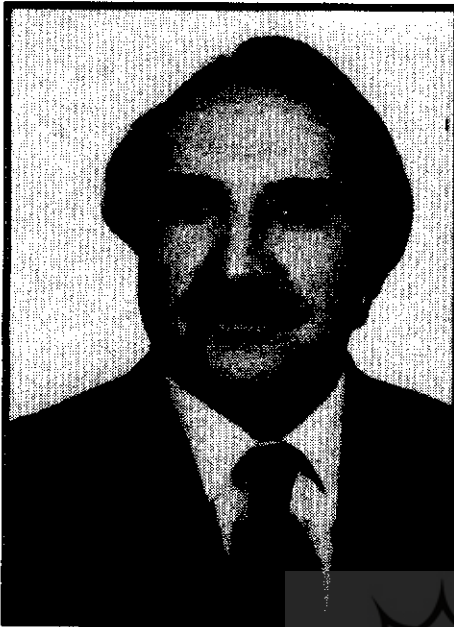


گفتگوی اختصاصی «رودکی»  
با دکتر حسن انوری

معصومه کلانکی

## مافاضا از نگاه دکتر حسن انوری



از زندگی خود بگویید:

زندگی من سه کلمه بیش نیست. خام بدم، پخته شدم، سوختم. اما اگر فراتر از این بخواهید در دهم اسفند ۱۳۱۲ در تکان‌تپه که امروز اسمش تکاب است، زاده شدم. تکان‌تپه دهی بزرگ یا شهری کوچک بود با پنج هزار جمعیت و یک دبستان شش کلاسه داشت. چون ششم ابتدایی را به پایان بردم، مدتی در دکان پدرم شاگردی کردم. از آن‌جا که شوق وافر به تحصیل داشتم، پیش خود شروع به مطالعه نمودم و همدی درس‌های دبیرستان را بدون معلم پیش خود خواندم و در مراغه و تبریز امتحان دادم. در عین حال در همان دبستانی که درس خوانده بودم، به معلمی پرداختم. در سال ۳۷ به تبریز رفتم و وارد دانشگاه شدم و در تهران دوره‌ی فوق‌لیسانس و دکتری را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به پایان بردم. در سال ۱۳۵۱ از پایان‌نامه‌ی دکتری خودم دفاع کردم. عنوانش بود: اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی، که چندین بار چاپ شده است.

آیا از راهی که انتخاب کردید احساس رضایت می‌کنید؟

جوان که بودم دلم می‌خواست فلسفه بخوانم. در نوجوانی و جوانی کتاب فلسفه زیاد می‌خواندم به دانشگاه که رفتم می‌خواستم در رشته‌ی فلسفه نام بنویسم. در ثبت‌نام کنکور فلسفه را انتخاب کردم، اما گفتند هر کس می‌تواند در دو رشته ثبت‌نام کند. مأمور دانشگاه بی آن‌که من خواسته باشم زبان و ادبیات فارسی را در کنار فلسفه نوشت. وقتی نتایج کنکور اعلان شد معلوم شد در هر دو رشته قبول شده‌ام. پیش از آن‌که در دانشگاه در رشته‌ی فلسفه ثبت‌نام کنم، به آشنایی برخوردارم و ماجرا را گفتم. گفت: مبادا فلسفه بخوانی، برو ادبیات. در دانشگاه تبریز استاد فلسفه‌ی خوب وجود ندارد اما بهترین استادان ادبیات ایران در تبریز هستند و از دکتر ماهیار نوایی، دکتر خیام‌پور، قاضی طباطبایی، ادیب‌طوسی، ترجانی‌زاده، ... نام برد و بعدا فهمیدم که آن آشنا دو تن را از قلم انداخته است: دکتر احمدعلی رجایی بخارایی که تازه به دانشگاه تبریز منتقل شده بود و آن آشنا خبر نداشت و دکتر

منوچهر مرتضوی استاد جوان که هنوز نامش به گوش آن آشنا نرسیده بود. چنین بود که جاذبه‌ی استادان مرا به ادبیات کشاند. کلاس‌های بسیار خوبی داشتیم. دانشکده‌ی ادبیات تیریز ذهنم را باز کرد. به خصوص کلاس‌های دکتر ماهیار نوایی باعث شد که از تاریکی به روشنایی بیایم. پشیمان نیستم.

تفریح شما چیست؟ اوقات فراغت را چگونه می‌گذرانید؟

جوان که بودم والیبال بازی می‌کردم. از آن پس به کوهنوردی پرداختم. از دهه‌ی شصت عمر که به آرتروز زانو مبتلا شدم دیگر نتوانستم به کوه بروم. اکنون هفته‌ای یکی دو روز به پارک می‌روم و به راه‌پیمایی آرام می‌پردازم. چند دقیقه نیز صبح‌ها نرمش می‌کنم.

بزرگترین کار شما فرهنگ سخن است، لطفاً درباره‌ی این فرهنگ چیزی بگویید. من سابقه‌ی لغت نویسی دارم. نزدیک به سی سال در مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا به کار تألیف لغت اشتغال داشتم. قسمت‌هایی از چند حرف را من نوشتم. وقتی که در دوران بازنشستگی به من پیشنهاد شد که چند دوره فرهنگ یک زبان‌ی فارسی بنویسم، پذیرفتم و تاکنون، فرهنگ بزرگ سخن در ۸ جلد (۸۵۹۲ صفحه) تا فرهنگ فشرده‌ی سخن در دو جلد (۲۶۷۹ صفحه)، فرهنگ روز سخن (یک جلدی)، فرهنگ کوچک سخن، فرهنگ دانش‌آموز سخن، و فرهنگ کودکان سخن را منتشر کرده‌ام. فرهنگ بزرگ سخن بیش از آنچه انتظار می‌رفت با اقبال دانشوران رو به رو شد. مقالات متعددی در نقد و بررسی و معرفی آن در مجلات داخل و خارج کشور چاپ شده است.

در زمینه‌ی فرهنگ‌نویسی چه پروژه‌ای در دست دارید؟

فرهنگ مشاهیر، فرهنگ درست‌نویسی و فرهنگ جوانان برنامه‌های است که در حال حاضر بدان مشغول هستیم.

فرهنگ درست‌نویسی یعنی چه و چه کتابی است؟

مواردی را که به عنوان درست و نادرست مطرح است و در هشتاد سال اخیر ادبا درباره‌ی آنها در مجلات قلمفرسایی کرده‌اند، جمع‌آوری کرده به صورت یک فرهنگ درآورده‌ایم و همراه با شواهدی از نویسندگان برتر در یک جلد ترتیب داده‌ایم. کتابی است که به درد ویراستاران می‌خورد و به درد کسانی که در مطبوعات کار می‌کنند و به نوشته‌ی خود اهمیت می‌دهند که عاری از غلط باشد.

چه برنامه‌هایی برای آینده دارید؟

می‌خواهیم ذیلی به فرهنگ ۸ جلدی اضافه کنیم. باید توجه داشت که زبان، امری اجتماعی، تحول‌پذیر و دگرگون شونده است. پیوسته واژه‌هایی به زبان اضافه می‌شود و در مقابل، واژه‌هایی به بوته‌ی فراموشی می‌روند. البته واژه‌های جدید در مقابل واژه‌های فراموش شونده بسیار زیاد است. زندگی بشری در حال جوشش است و دائماً اختراعات، ابداعات و مفاهیم جدید پدید می‌آیند. همه‌ی این‌ها اسم می‌خواهند. اسم‌ها در واقع مواد جدید فرهنگ‌ها هستند. ما پس از انتشار فرهنگ بزرگ سخن، این واژه‌های جدید را جمع‌آوری کردیم. از این‌رو می‌توانیم علی‌المجاهه آن‌ها را همراه با سقطات و اشتباهات فرهنگ به عنوان ذیل در یک جلد منتشر کنیم. در آینده اگر امکانات ناشر اجازه دهد ذیل را وارد فرهنگ نماییم و ویرایش جدیدی از آن عرضه کنیم.

شما اخیراً کتابی درباره‌ی حافظ با نام کلک خیال‌انگیز منتشر کرده‌اید. لطفاً درباره‌ی این کتاب هم توضیحی بفرمایید.

کلک خیال‌انگیز فرهنگ بسامدی و تصویری دیوان حافظ است. مراد از بسامدی آن است که تمام مواردی را که واژه‌ها به کار رفته‌اند، به ترتیب الفبایی نشان دهیم. مثلاً می‌خواهید بدانید عشق در دیوان حافظ چند بار و در کجاها به کار رفته است، این فرهنگ همه موارد را همراه با بیت مربوطه به شما نشان می‌دهد، به علاوه اختلاف نسخه‌ها را هم مطرح می‌سازد. مثلاً این بیت:

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود  
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

ارجاع شده به عشوه، زیرا در نسخه‌ای دیگر چنین است:

هر گه که دل به عشوه دهی خوش دمی بود  
...

اما مراد از تصویری آن است که تصویرهای شاعرانه را که در زبان‌های فرنگی به آن ایماژ می‌گویند و در زبان فارسی در سطح ساختاری زبان در قالب ترکیب وصفی، اضافی و عطفی ظاهر می‌کند و گاه آمیزه‌ای از چند نوع ترکیب است به ترتیب الفبایی نشان دهیم. مثلاً ترکیباتی از نوع فضای سینه‌ی حافظ، فضای عالم قدس، فقیر و خسته، فلک پیر ژنده‌پوش از نظر هنر شاعری، ایماژ هستند و ما در این فرهنگ این‌ها را نیز به ترتیب الفبایی نشان داده‌ایم. بنابراین پژوهنده‌ی دیوان حافظ نیازی به فیش‌برداری از دیوان ندارد. از روی این فرهنگ می‌تواند پژوهش کند و به مقصود رسد.

مقبولیت بی‌چون و چرای حافظ از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

حافظ و سعدی از نظر هنر کلامی به جایی دست یافته‌اند که کمتر شاعری در زبان

فارسی بدان اوج دست یافته است. اما فراتر از این، حافظ در عین دست‌یابی بدان اوج هنری، از نظر فکری و محتوایی شعرش گویی انگشت روی روانیات مردم ما می‌گذارد. از آلام و غم‌های ما سخن می‌گوید. نه تنها غم‌های زودگذر ما را بیان می‌کند، که از حرمان ازلی انسان نیز سخن می‌گوید. زندگی بشری به سوی - که آن را کمال تصور می‌کنند - روان است، اما آنچه محسوس است، جان‌کندنی است که آحاد انسانی با آن درگیرند. زندگی غمبار و تلمبار از رنج و درد است:

جهان پیر رعنا را ترحم در جیلت نیست

ز مهر او چه می‌پرسی، در او همت چه می‌بندی  
شاعری که به چنین جایی رسیده است که درد انسان‌ها را می‌شناسد و با آن‌ها همدرد می‌شود، در حقیقت در لحظه‌ی سرایش شعر، درد جانکاهی احساس می‌کند. هر لحظه از عمر شاعر، با دو همزاد مرگ و زندگی برابر می‌شود. همچون رب‌النوع کهن ایرانیان زروان اگرانه که هر لحظه از عمر او برابر با ابدیت است. او نیز در سرتاسر عمرش شرننگ شوکرانی را که زندگی در جامش می‌ریزد، می‌چشد و اگر جز این بوده، نمی‌توانسته است آن کسی باشد که هنوز اهل دل از نامش بوی جان می‌شنوند. در عین حال در میان آلام بی‌پایان بشری همچنان که هر انسانی دنبال کورسویی است که بدان دل خوش کند و غم خود را به طور موقت از یاد ببرد و فریاد برآورد:

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

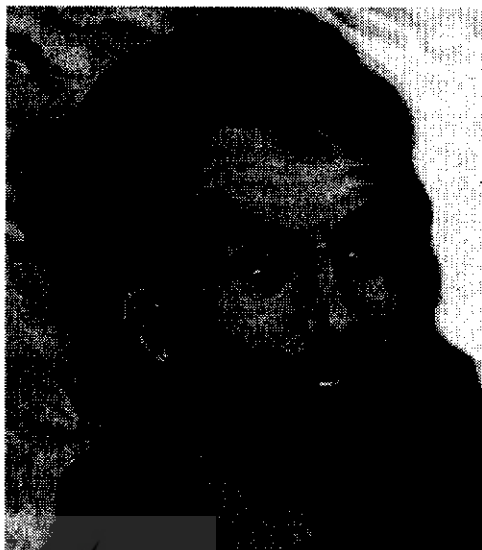
از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

و هر گاه که آن کوکب هدایت روی به وی می‌نموده، دم از شادمانی زده و فریاد کرده:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

این آمیختگی غم و شادی در حافظ است که مردم را به سوی او می‌کشاند. غمگین با خواندن شعر او تسلی می‌یابد و شاد یا او هم‌آواز می‌شود. البته غیر از این دو نکته، نکته‌های بسیار دیگری نیز هست که باعث شده حافظ را با روان‌های آحاد ملت



که حافظ بوده است؟ یا حافظ چنان نابغه‌ای است که ما به تازگی به کشف عظمت او نایل آمده‌ایم؟ یا رازی و نکته‌های دیگر در کار هست؟ به نظر من حافظ به اعماق زندگی دست بسوده و از آن برای ما خیر آورده است. در جایی از این دست بسودگی، جهان را سخت بی‌اعتبار می‌یابد؛ چه امن عیشی در منزل جانان است در حالی که هر دم جرس فریاد می‌دارد که محمل‌ها را برنندید و آنگاه است که بر صحیفه‌ی هستی رقمی نماند. در این لحظه‌ی درنگ‌ناپذیر که اسمش عمر است و انسان یک لمحه‌ی گذرا از اقیانوس زمان سر بیرون می‌آورد و دوباره در آن غوطه می‌خورد، چه باید بکند؟

بزرگترین سؤال انسان و بزرگترین سؤال همه‌ی فلاسفه همین است. در این لحظه‌ی درنگ‌ناپذیر او درمی‌یابد که جاودانگی هست یا می‌توانست باشد و از خود می‌پرسد کدام شراب را می‌توان نوشید و جاودانه شد؟

در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی ره بیرسیم مگر پی به مهمات بریم و او - انسان خاکی - و حافظ نماینده‌ی همه‌ی انسان‌ها چنین پاسخ می‌دهد: طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد. بنابراین پاسخ حافظ «به چه باید کرد؟» همین است که گفتیم.

پس باید بیرسیم رندی چیست و در کائنات شعر حافظ، رند چه کسی است؟

از دل تاریخ ایران نوعی تفکر و شیوه‌ی زندگی بیرون آمده است که دقیقاً نمی‌دانیم ظهور نخستین آن در کدام عصر بوده است. می‌توان حدس زد که هسته‌ی نخستین آن شاید در زمان ساسانیان پدید آمده باشد. دوره‌ای که در آن، آیین زردشتی دست در دست سلطنت مطلقه داشت و دعوت به اخلاق

ایران و فارسی‌زبانان جهان، انس و الفت و آویزش و آمیزشی شگفت بوده باشد. به طور کلی حافظ چه شخصیتی است؟

حافظ محبوب‌ترین شاعر در میان فارسی‌زبانان جهان و دیوان او پرخواننده‌ترین دیوان شعر فارسی است. در نظر بسیاری از شعرشناسان و نویسندگان تاریخ ادبیات، بزرگترین غزل‌سرای زبان فارسی و ایرانی و یکی از اعجوبه‌های شعر در کل تاریخ بشری است. شعرش را زبان غیب می‌دانند و در سوک و بزم و خوشی و ناخوشی در سزا و ضرابه او پناه می‌برند. جویندگان راه حق و سالکان طریقت از دیوان او معرفت می‌جویند، همچنان که می‌پرستان و رندان و قلندران نیز شعر او را چاشنی لحظه‌های خوشی می‌کنند. مقبولیت و محبوبیت تام و بی‌چون و چرای حافظ در روزگار ما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که شباهت‌های فراوانی با روزگار حافظ دارد؟ آیا ما گرفتار همان مصائب هستیم

و صلاح و نیکی، از سوی کسانی بود که خود بر مسند قدرت تکیه داشتند و از آنجا که پیوسته در قدرت، هسته‌ی فساد مستقر است، طبعاً چنان دعوتی از چنان کسانی برای پاکان و پارسایان هوشیار دل، گران می‌آمده است. اعتراض و خشم و خروش آنان چگونه بیان می‌شده است؟ چیزی نمی‌دانیم. این تفکر در فرهنگ ایرانی - اسلامی به وسیله‌ی کسانی چون خیام، سنائی، عطار، سلمان، خواجه و سرانجام حافظ تکامل یافته و واژه‌ی رندی برای این شیوه‌ی تفکر و جهان بینی و رفتارهای حاصل از آن تفکر به کار گرفته شد و در دوران حاضر، از طریق ترجمه‌ی آثار حافظ به صورت Rendhood وارد دنیای انگلیسی زبان شد. رندی چیست و رندان چه کسانی هستند؟ مطابق شمارش من، حافظ، رند و رندی را صد و بیست و پنج بار در دیوان به کار برده است. آنچه از این ابیات برمی‌آید این است که رندان، هوشیاران پاکدلی هستند که سر تسلیم در آستان آداب و رسوم و سنن کلیشه‌ای زندگی - که رنگ ابتذال به خود گرفته است - فرود نمی‌آورند. فداکارند. بلاکش‌اند. مصلحت‌اندیش نیستند و در عین حال در تحصیل فضائل از دل و جان می‌کوشند. با ریاکاری و زهد ریاکارانه در می‌افتند. جوهر زندگی را در عشق می‌جویند. خوشباش و طربناک و سرمستند. با این همه، خوددین نیستند و به علت آن که در جامعه، واژه‌ها از معنای خود خالی شده است، ترک نام می‌گویند و نیک‌نامی را در بدنامی می‌جویند و به دآوری مردم در حق خود اعتنائی نمی‌ورزند. می‌خواه‌اند یا تظاهر

فرهنگ بزرگ سخن  
 بیش از آن چه انتظار می‌رفت با  
 اقبال دانشوران رو به روشد.

به می‌خواری می‌کنند و آن را وسیله‌ای برای مبارزه با زاهد فریبکار مسند نشین می‌دانند و به همان علت که گفتم یعنی تهی شدن واژه‌ها از معنای خود، اغلب واژه‌هایی را که در اجتماع معنی منفی دارند با بار معنایی مثبت به کار می‌گیرند تا نعل وارونه زده و به جامعه‌ی افتاده در غرقاب ابتذال و انحطاط و سردمداران آن، دهن کجی کنند. یک از ویژگی‌ها و سبک شعری حافظ، طنز اوست. در این باره هم ممکن است توضیحی بفرمائید؟

طنز باید متوجه نابسامانی‌های اجتماعی باشد، طنز حافظ نیز از این قاعده مستثنی نیست. زمانی حافظ زمانه‌ای است پر از تزویر و ریا و همان طوری که گفتم، شاه و وزیر و عالم و ققیه و زاهد همه ریا می‌ورزند. در این میان زاهد بیشتر از همه هدف کنایه‌ها و طنزهای حافظ است. او زاهد را محور و مرکز ریاکاری قرار می‌دهد. حکام و فرمانروایان ریاکاری می‌کنند اما خریدار ریای حاکم و فرمانروا هم همان زاهد ریاکار است. این است که حافظ، زاهد را بیش از همه می‌کوبد. اما چنین نیست که طنزهای وی همیشه متوجه مسائل اجتماعی باشد، گاهی معشوق هم - معشوقی که تجاهل می‌کند و عشاق فراوان را نادیده می‌گیرد - موضوع طنز قرار می‌گیرد. اغلب طنزهای حافظ بار ظرافت پیچیده‌ای در خود دارد. طنزهای او برخاسته از ذهنی تند است، به همین دلیل است که اولاً در آغاز خود را نشان نمی‌دهند و ثانیاً اغلب ذهن‌های عادی، ذهن‌هایی که معتاد به شوخی‌های مبتذل اند و از شوخی‌های پیش پا افتاده و احیاناً مستهجن لذت می‌برند، ظرافت آنها را در نمی‌یابند. یکی از طنزهای حافظ را ممکن است مطرح بفرمائید؟

عمری ست پادشاه کز می تهی است جامع اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی ببینید، کار محتسب رسیدگی به کار شرابخواران

است. آنان را می‌گیرد و تعزیر می‌کند. حال حافظ از او می‌خواهد که در حضور پادشاه گواهی دهد که می‌نخورده است! خوب این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ می‌توانیم چنین نتیجه‌هایی از بیت بگیریم:

الف - سابقاً محتسب هم پیاله‌ی من بوده و می‌تواند گواهی دهد که سال هاست با هم هم پیاله نشده ایم. جای دیگر گفته است: ای دل طریق رندی از محتسب پیاموز/ مست است و در حق او کس این گمان ندارد.

ب - مدت هاست محتسب مرا ندیده و تعزیر نکرده است.

ج - محتسب مرا می‌شناسد می‌داند که من آدم شرابخوار نیستم.

د - محتسب به صلاحش نیست که خلاف من گواهی دهد. صلاحش نیست که به گذشته‌های دور برگردد و در حق من گواهی دهد.

هـ - پادشاه! خودتان که می‌دانید موضوع چیست، شما و محتسب همیشه جامتان پر است اما من، باید دانسته باشید که آهی در بساط ندارم.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که در بیت هم به محتسب و هم به شاه کنایه می‌زند. سیمای پیامبران در غزلیات حافظ تا چه حد نمایان است؟

حافظ در اشعار خود از آدم، خضر، سلیمان، شعیب، عیسی، موسی و یوسف نام می‌برد اما باید گفت که آنها را به عنوان نماد به کار می‌گیرد و نگاهش به آنان، نگاه اسطوره‌ای است. اسطوره، سرگذشتی قدسی و مینوی است که در زمان اولین، در آغازها اتفاق افتاده است. به قول الیاده؛ انسان اساطیری از زمان تاریخی یعنی زمان ناسوتی و ملموس روی گردان است و

تا می‌تواند؛ در برابرش می‌ایستد و به امحای آن می‌پردازد و می‌کوشد تا زمان لاهوتی و مقدس را دوباره زنده کند و به زمان حال و اکنون پیوند دهد. در تصویر شاعرانه-ای که حافظ از آفرینش آدمی به دست می‌دهد، زمان بدایت و آغازین را به زمان حال می‌کشاند. دوش [همین دیشب] فرشتگان در میخانه را زدند و گل آدم را بسرشتند. شاعر صحنه‌ای اسطوره‌ای می‌آفریند تا آنجا که خود نیز جزء اسطوره می‌شود. شاعر همچون شخصیتی اساطیری، در گوشه‌ی آسمان ایستاده است و نظاره‌گر آفرینش آدمی است: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند... در دنیای اساطیری حافظ، فرشتگان در حال سرشتن گل آدم هستند، همچنان که یوسف نیز در انتظار بازگشت به کنعان است: یوسف گم گشته باز آید به کنعان... بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید که نگاه حافظ به پیامبران، نگاه اسطوره‌ای است و ثانیاً از آنان به عنوان نماد استفاده می‌کند، چنان که یوسف، نماد هر آدم گمشده‌ای است که روزی باید پیدا شود.

چرا حافظ در بعضی از اشعار خود، از قرآن تعابیری دوسویه دارد؟

دوسویه‌سرایي از ویژگی‌های مهم حافظ است، تنها درباره‌ی قرآن نیست. همان هنری که در علوم رسمی ادبی، ایهام نام دارد. می‌توان پرسید چرا حافظ این شیوه را برگزیده؟ شاید موضوع برگردد به ویژگی‌های اجتماعی عصر حافظ. عصری که شاه و گدا، عالم و عامی در کار ریاورزی هستند. عصری که ارزش‌های اخلاقی به بازی گرفته شده، از این رو شاعر، بزرگترین مبارزه‌ی اخلاقی و اجتماعی را در آن می‌بیند که با بلیه‌ی ریاکاری به مبارزه برخیزد و در عین حال خود را حفظ کند. هم گفته باشد و هم نگفته باشد. از سوی دیگر، زمانه‌ی حافظ، تاب تحمل جهان بینی او را نداشته، پس باید در رویه‌ای از کلام، مطابق عصر خود سخن بگوید و در سطحی دیگر، آنچه را بگوید که دلش می‌خواسته است. هنر او در ایهام‌سازی در این است

که ظرفی می‌سازد که انواع معانی را در آن می‌توان ریخت و یا می‌توان تصور کرد که ریخته است و بالاتر از این، ظرفی می‌سازد که گمان می‌کنی پر است اما خالی است و گمان می‌کنی خالی است اما پر است. در عین اقرار، انکار می‌کند و در همان حال که زبان به اقرار می‌گشاید، سرانکار دارد. او خود عمداً و با آگاهی، این هنر را برگزیده است. چنان که می‌گوید:

حافظم در مجلسی، دردی کشم در محفلی  
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت  
می‌کنم

می‌گوید در مجلسی حافظم یعنی حافظ قرآنم، در مجلسی دیگر میخواره‌ی دردی کش هستم. این گستاخی را نگاه کن که چگونه با مردم صنعت می‌کنم. معادل امروزی صنعت کردن می‌شود گفت به بازی گرفتن است و البته باید گفت نه این که در عالم واقع در مجلسی قرآن می‌خوانده و در مجلسی دیگر به میخواری می‌پرداخته، بلکه می‌گوید در نمود و در ساحات شعر خود چنین هستم.

منظور حافظ از شراب و می که بارها آن‌ها را به کار می‌برد، به نظر شما چیست؟ سؤال خوبی است. در واقع یکی از مسائل حافظ‌شناسی پاسخ به این پرسش است که مرادش از شراب چیست؟ شاید نخستین پاسخ آن باشد که شراب را به صورت نماد و رمز به کار می‌برد تا شور و حال عارف واصل را نشان دهد. عارفان در حالت وصل که به آن حال می‌گویند، حالتی دارند که آن را شبیه می‌کنند به حال کسی که مسکر خورده است و شور و حالی دارد و یا غمی ناشناس اما شیرین در دل احساس می‌کند. در این صورت می‌توان گفت که لفظ شراب را همچون واژه ای عرفانی و نمادین از یک حالت عرفانی به کار برده

است. جدا از عرفان، شراب گاهی معنای فلسفی پیدا می‌کند، بیان‌کننده‌ی نوعی شیوه‌ی زندگی و اندیشیدن می‌شود. یا بهتر است بگوییم؛ مبین نوعی جهان‌بینی و نگرش به زندگی است که خود شاعر، از آن به زندی تعبیر می‌کند. گاهی هم شاعر، شراب را برای مبارزه با ریاکاران به کار می‌برد. یعنی قصدش، انتقاد از ریاکاری و تباهی جامعه است. در این قبیل موارد، شراب معنای حقیقی خود را دارد ولی حافظ از به کار بردن آن قصد خاصی دارد. همچون واژه‌های صراحی، خرابات، میخانه، شاهد و .... باید گفت که این الفاظ و مفاهیم آنها، جز انتقال جهان‌بینی حافظ به ساحت کلام، نقش دیگری ندارند. اگر خواننده و پژوهنده‌ی شعر حافظ بخواهد این الفاظ را در سطح و پوسته‌ی آنها بررسی کند، هرگز به درک عمق فکر و شعر حافظ نخواهد رسید.

تأثیر حافظ بر شعر و ادب معاصر و شاعران بعد از خود چگونه بوده است؟

شاعران بعد از حافظ اغلب تحت تأثیر حافظ بوده‌اند اگر چه نتوانسته‌اند به او نزدیک شوند. کمتر شاعری است در این ششصد و پنجاه سالی که از زمان حافظ می‌گذرد، که نخواست به حافظ را به اصطلاح شاعران «جواب» گوید یا غزلی از او را تضمین کند. حتی کسانی بوده‌اند که تمام دیوان حافظ را جواب گفته‌اند یعنی در همان وزن و قافیه‌ی غزل‌های حافظ، غزل سروده‌اند. در میان شاعران معاصر هم اغلب به تصریح یا به اشاره از حافظ اسم برده‌اند. محمدحسین شهریار چند شعر خطاب به حافظ یا درباره‌ی حافظ دارد که جزء بهترین شعرهای او محسوب می‌شود. در غزلی که چنین شروع می‌شود: «پا شوای مست که دنیا همه دیوانه‌ی تست» در پایان می‌گوید: «ای گدای در خانت همه شاهان جهان / شهریار آمده دربان در خانه تست» و بدین ترتیب، نهایت ارادت خود را به حافظ نشان می‌دهد.